



## بررسی مهم‌ترین نظرات و بنیادهای نظری آلتوسر

مسعود جهانبانی\*<sup>۱</sup>، مریم عزیزی<sup>۲</sup>، عبدالرسول عباسی نصر آباد سفلی<sup>۳</sup>

### چکیده

در این نوشتار بر آنیم تا مهم‌ترین نظرات و بنیادهای نظری نظریه اجتماعی آلتوسر را ارزیابی کنیم. در این مقاله که با استفاده از اسناد، کتاب‌ها و مقاله‌های مختلف داده‌های موردنظر جمع‌آوری گردید و سپس به تحلیل آن پرداخته شد. مارکسیسم ساختاری آلتوسر در واکنش به دو تفسیر از مارکس، و بازخوانی او بسط یافته است. آلتوسر نخست در برابر رهیافت مارکسیسم ارتدکس ایستاد و از آن انتقاد کرد؛ دومین رهیافت موردانتقاد آلتوسر، مارکسیسم هگلی و حلقه فرانکفورت است. او تلاش کرد نظریه مارکسیستی را هم از جبرگرایی اقتصادی و هم از رهیافت انسان‌گرایانه لوکاچ و حلقه فرانکفورت بر حذر دارد. تلاش‌هایی آلتوسر برای فرار از تقلی‌گرایی نظریه مارکسیستی، تا حدودی موفقیت‌آمیز بود؛ اما چرخش آلتوسر بیشتر درون پارادایمی بود و از نظر ماهوی نظریه مارکسیستی را از محدودیت‌های بنیادی در عرصه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و روش‌شناسی نجات نداده است. ریشه‌های فکری آلتوسر تحت تأثیر هگل و مارکس است، و از زبان‌شناسی بهره فراوان برده است. براساس تقسیم‌بندی کلاسیک، آلتوسر از جمله کسانی است که به اصالت جمع قائل است، و می‌گوید ایدئولوژی موجودیت مادی دارد. آلتوسر به تحقیق نظری بیشتر اهمیت می‌دهد تا تحقیق عملی و تجربی، و در نظریه‌ی خود برای روناهای سیاست، و ایدئولوژی نقش نسبتاً مستقل قائل شده و می‌گوید تشکل اجتماعی از سه عنصر سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی ساخته می‌شود. آلتوسر به تعیین چندوجهی سطوح سه‌گانه معتقد است، اما در تحلیل نهایی اقتصاد را تعیین‌کننده و عامل اصلی می‌داند.

**کلیدواژه‌ها:** لویی آلتوسر، ایدئولوژی، نظریه، بنیادهای نظری، مارکسیسم، مارکسیسم ساختاری، مارکسیسم ارتدکس.

### ۱- مقدمه

مارکسیسم یک‌جهت‌گیری فلسفی جامعه‌شناختی و سیاسی است که تأثیر زیادی بر جریان‌های فکری و سیاسی در جهان گذاشته است. این جهت‌گیری فکری و سیاسی با محوریت اندیشه مارکس هنوز یک جریان فکری بسیار تأثیرگذار است. مارکس آثار زیادی از خود بر جای گذاشته که موجب برداشت‌ها تفسیرها متفاوتی شده است. منشاء این برداشت‌های متفاوت تا حدود زیادی آثار خود مارکس است؛ زیرا در طول حیاتش یک موضع فکری ثابت نداشته است. نخستین برداشت که به جبرگرایان اقتصادی و مارکسیسم ارتدکس مشهور است اقتصاد را تعیین‌کننده و زیربنای سایر روساخت‌ها می‌داند. رگه‌های از این برداشت را می‌توان در آثار متأخر مارکس یافت. در برابر این برداشت واکنش‌های زیادی شکل گرفت. یکی از این واکنش‌های جدی مربوط به لوکاچ، گرامشی

<sup>۱</sup> نویسنده مسئول: دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، [masouddoost73@gmail.com](mailto:masouddoost73@gmail.com)

<sup>۲</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته مطالعات فرهنگی، دانشگاه کاشان، [maryamazizi1401@gmail.com](mailto:maryamazizi1401@gmail.com)

<sup>۳</sup> دکتری، جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه فرهنگیان یاسوج، [rasoolabbasi59@yahoo.com](mailto:rasoolabbasi59@yahoo.com)

مکتب فرانکفورت است. آثار اولیه مارکس به‌ویژه دست‌نوشته‌های سیاسی - اقتصادی او در این طیف قرار می‌گیرند. رهیافت دیگری که بسیار مهم است در مقابل دوره‌یافت مزبور قرار دارد، مارکسیسم ساختاری لویی آلتوسر است که هم بر تفسیر هگلی از مارکس انتقاد داشت هم از مارکسیسم ارتدکس ناخرسند بود. لویی آلتوسر رهیافت بسیار متفاوتی از خوانش مجدد سرمایه به دست داده است. کار آلتوسر تا حد زیادی از طریق توجهش به کار مارکس تعریف و مشخص شده است. او معتقد بود که بسیاری از مارکسیست‌ها آثار مارکس را به‌طور شایسته و واقعی تفسیر نکرده بودند و درواقع احساس می‌کرد که آن‌ها صدمه زیادی به اندیشه مارکس روا داشته‌اند. او برای برخورد با این مسئله به‌گسترش آنچه معتقد بود، یعنی خواندن صحیح آثار مارکس، پرداخت.

پایه‌های فلسفی، انسانی و تاریخی کار اولیه مارکس، آلتوسر را به‌سوی توجه به انسان فعال، خلاق، و آزاد کشاند. آلتوسر معتقد بود که نظریه‌ی مارکسیستی در نهایت به‌سوی جامعه و قوانینی می‌رود که عمل این ساختارها را حتی باوجود انسان‌های آزاد اداره می‌کند. این مسئله به‌صورت روشن‌تری در کتاب سرمایه پدید آمد. همچنان که آلتوسر می‌گوید: اگر ما به‌طور جدی آنچه را که مارکس درباره واقعیت دیالکتیک تاریخ می‌گوید بفهمیم در آن صورت پی می‌بریم که این انسان نیست، سازنده تاریخ است هرچند که دیالکتیک آن در انسان‌ها و عمل آن‌ها مجسم است، توده‌ها در روابط تنازع طبقاتی است که تاریخ را می‌سازند.

آلتوسر می‌گوید شکست معرفت‌شناختانه واضحی در تاریخ کار مارکس وجود دارد و تغییر عقیده مارکس از ذهنیت فلسفی (یک وضعیت ایدئولوژیکی) به دیدگاه انتزاعی (یک وضعیت علمی) است. آلتوسر تعدادی از مراحل فرعی را شرح می‌دهد و به‌طور اساسی کارهای مارکس را به دو دوره قبل و بعد از سال ۱۸۴۵ تقسیم می‌کند. پیش از سال ۱۸۴۵ بیشتر به‌سوی جهت‌گیری علمی حرکت کرد که عصر علمی او است. آلتوسر معتقد بود که در سال ۱۸۴۵ مارکس یک کشف علمی و بی‌سابقه تاریخی کرد و در ماهیت و آثار آن علم جدیدی را پایه‌گذاری کرد یعنی: علم تاریخی تشکل‌های اجتماعی.

به نظر آلتوسر در سال ۱۸۴۵ مارکس اساساً منکر هر نوع نظریه مبتنی بر تاریخ و سیاست درباره ذات انسان شد. او سه عنصر اصلی را در تغییرات کارل مارکس می‌دید. اولاً، مارکس مجموعه‌ای از مفاهیم را گسترش می‌دهد که ساختاری علمی از قبیل دسته‌های اجتماعی، فراساختار، روابط تولیدی و نیروهای تولیدی را جانشین مفاهیم گذشته همچون بیگانگی، وجود و دیگر مفاهیم انسانی می‌کند. ثانیاً، مارکس درگیر نقد نظری از همه انواع انسان‌گرایی فلسفی می‌شود. ثالثاً، مارکس انسان‌گرایی را به‌عنوان شکلی از ایدئولوژی - یک نظام ایده‌نخبه و تعریف‌شده - تعریف می‌کند. آلتوسر نتیجه می‌گیرد که این گسیختگی از هر انسان‌گرایی فلسفی عملی ثانوی نیست، بلکه کشف علمی مارکس است.

آلتوسر سعی در توسعه تفسیر ساختاری اندیشه مارکس داشت. وی کوشید تا تحلیل ساختاری جامعه سرمایه‌داری را از آن اندیشه اقتباس نماید. با شروع آن آلتوسر این وضعیت را که اقتصاد در آخرین مورد تعیین‌کننده است پذیرفت. آلتوسر جامعه سرمایه‌داری را به‌عنوان یک تشکل اجتماعی، واقعی و پیچیده و در مرحله ویژه‌ای از تکامل تاریخی می‌پنداشت. این مسئله یک تصور ایستا و تاریخی از جامعه سرمایه‌داری است. آلتوسر همچنین اجزای اصلی تشکل اجتماعی را بررسی کرد. در این بررسی وی جریان تقسیم‌بندی دوگانه زیر بنا و روبنا را رد کرد. به نظر او روستاها و روستاها جامعه‌ی سرمایه‌داری صرفاً در برابر بنیان اقتصادی عکس‌العمل نشان نمی‌دهند، بلکه آن‌ها دارای استقلال نسبی هستند و ممکن است در یک زمان حتی بر جامعه مسلط شوند و در نهایت این اقتصاد است که حاکم خواهد بود. به نظر آلتوسر تشکل اجتماعی از سه عنصر اساسی - اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی - ساخته شده است. کنش متقابل اجزای ساختاری کلیت اجتماعی را در هر زمان به وجود می‌آورد. آلتوسر به‌عنوان یک مارکسیست، تضاد بسیاری را میان ماهیت‌های ساختی مشاهده کرده بود. توجه وی به این تناقض‌ها منجر شد که مفهوم جبرگرایی مفرط را توسعه دهد که از آثار لنین و مائو گرفته بود. جبرگرایی مفرط بدین معناست که تضادهای به وجود آمده در درون یک تشکل اجتماعی نمی‌توانند به تنهای و فقط برای خودکار کنند، بلکه از طریق دیگر تناقض‌های جامعه تحت تاثیر قرار می‌گیرند. نفوذ متقابل تضادها بر همدیگر باعث شده تا آلتوسر معتقد شود که جوامع نمی‌توانند به‌صورت یکنواخت توسعه یابند و همیشه یک توسعه ناهمگن وجود دارد. نظریه توسعه ناهمگون در درون اجزای متفاوت تشکل اجتماعی، به آلتوسر اجازه داده تا فراتر از یک جبرگرا برود.

اصالت اقتصادی (مکانیسم) سلسله مراتب او را به طور قطعی مشخص می کند، ماهیت و نقش آن را طرح کرده و معنی عام روابط آن ها را تعریف می کند، این اصالت اقتصادی است که تا ابد به نقش ها و کنشگران هویت داده و ضرورت جریان را که در مبادله نقش ها بر مبنای مقتضیات است در نمی یابد. آلتوسر در جهت انتقاد از جبرگرایی اقتصادی گام برداشت که عوامل اقتصادی را به عنوان عواملی که همیشه مراتب اصلی را اشغال می کنند می دانست و دیگر عوامل مانند سیاست و ایدئولوژی را عواملی می دانست که همیشه نقش های ثانوی را اشغال می کنند. در این نوشتار تلاش می شود ابعاد و محورهای مختلف اندیشه آلتوسر بررسی شود.

## ۲- پیشینه تحقیق :

اگر بپذیریم که ذات تحقیقات و پژوهش برای ارتقاء دانش انسان می باشد، پس ضروری است که در خصوص اقدامات انجام پذیرفته در خصوص موضوع تحقیق بررسی جامعی داشته باشیم تا از دوباره کاری ها جلوگیری نماییم و همچنین از نتایج تحقیقات انجام گرفته بتوانیم نهایت استفاده را ببریم.

مطالعات مختلفی به بررسی آلتوسر از جنبه های مختلف پرداخته اند. در زمینه موضوع مورد تحقیق مقاله ای با عنوان: بررسی نظریه و بنیادهای نظری مارکسیسم ساختاری لویی آلتوسر توسط قربانعلی رضوانی در زمستان ۱۳۸۸ نوشته، و در مورخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۵ مورد پذیرش قرار گرفته است.

آرش حیدری و هدایت نصیری، در کتابی با عنوان مساله آلتوسر (تهران، تیسرا) به بررسی آلتوسر و دیدگاه های او پرداخته اند.

## ۳- روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله مبتنی بر مطالعات اسنادی و روش پیمایشی، توصیفی و مشاهده ای است. در بخش مطالعات اسنادی با مرور مستندات مهم و برجسته در ارتباط بررسی مهم ترین نظرات و بنیادهای نظری آلتوسر، سعی در استخراج چارچوب نظری مناسبی برای مدل سازی تحقیق شده است، به این ترتیب، در زمینه بیان رویکردی تحلیلی و استنتاجی، ابتدا به مفهوم بررسی مهم ترین نظرات و بنیادهای نظری آلتوسر می پردازیم و سپس با استناد به مطالعات روان شناسی رابطه بررسی مهم ترین نظرات و بنیادهای نظری آلتوسر تشریح می شود و در نهایت با استخراج بررسی مهم ترین نظرات و بنیادهای نظری آلتوسر با روش پیمایشی و مشاهده ای به ارزیابی آن در نمونه موردی می پردازیم. که ما در این تحقیق به صورت موردی و با مطالعه و بررسی حدود ۶ مقاله علمی پژوهشی به بررسی مهم ترین نظرات و بنیادهای نظری آلتوسر پرداخته شد.

## ۴- ادبیات و مبانی نظری

### زندگی و ریشه های فکری

#### ۴-۱- زندگی

آلتوسر در الجزایر متولد شد و بعدها در (۱۹۳۰) با والدین خود به فرانسه رفت. او کاتولیکی متعصب بود که که یک جنبش دانشجویی مسیحی را پایه گذاری، و فعالیت های دینی پیشه کرد. در سپتامبر ۱۹۳۹ که در آزمون ورودی مدرسه معتبر اکول نرمال سوپریور در پاریس پذیرفته شد، آموزشگاهی که در آن استادان بزرگی تدریس می کردند. موقعیت آموزش او شایسته ای یک متفکر مهم فرانسوی است، زیرا تحصیلاتش را در مؤسسات دانشگاهی معتبر پاریس و با کسب تعالیم وسیع فلسفی که زمینه معلومات او را تشکیل می دادند به پایان رساند. آلتوسر در بیشتر عمر خود از چهره های برجسته روشنفکری حزب کمونیست فرانسه و نیز یکی از شخصیت های دانشگاهی سرشناس پاریس بود. تأثیر افکار او در آخرین سال های دهه ۱۹۶۰ که دانشجویان تدریس اتحادیه های کارگری فعال فرانسه در کانون فعالیت های سیاسی کشور بودند، به اوج رسید. آلتوسر با وجود هوش سرشار خود، نه تنها مستعد مبتلابه افسردگی بود، بلکه از نظر ذهنی

وضع بی‌ثباتی داشت. او در سال ۱۹۸۰ همسر خود را کشت و به زندان فرستاده شد. یادداشت‌های روزانه‌اش فاش میکند که اعتمادبه‌نفس ضعیفی داشت و نگران بود ناگهان فاش شود، که آثار او پوچ است و به منزله یک روشنفکر تقلبی مطرح شود.

#### ۴-۲- ریشه‌های فکری

#### ۴-۲-۱- الف) هگل و مارکس

یکی از مفاهیم محوری مورد تاکید هگل، دیالکتیک بود. در فلسفه ذهن هگل، تاریخ تفکر از طریق تکوین پیوسته یک مفهوم و تبدیل آن به ضد خود، و سپس تبدیل آن به شکلی والاتر که این دو متضاد را وحدت می‌بخشد، پیش می‌رود. دیالکتیک نظری است که می‌گوید جهان نه از ساختارهای ایستا، بلکه از فراگردهای، روابط، پویایی‌ها و کشمکش‌ها ساخته شده است. از نظر مارکس، هگل با این درک از دیالکتیک، قوانین جدیدی برای پیشرفت تاریخی کشف کرد، اما به اشتباه این قوانین را بر تاریخ تفکر اعمال کرد. به زعم مارکس، آنچه به شیوه دیالکتک پیشرفت می‌کند جامعه است. هگل در رأس ایدئالیسم قرار دارد؛ در حالی که برخلاف او، فوئرباخ (۱۸۲۲-۱۸۰۴) یک ماتریالیست است. لودویک فوئرباخ پل مهمی میان هگل و مارکس بود. مارکس دو عنصر مهم این دو اندیشمند را دیالکتیک هگل، ماد اندیشی فوئرباخ که خود آن‌ها مهم‌ترین عناصر فکری شان تلقی کرده اند اقتباس کرد در جهت‌گیری خاص خود که همان ماتریالیسم دیالکتیکی است ادغام کرد. به باور هگل تاریخ به صورت دیالکتیکی پیش می‌رود و بر بیان ایده‌ها استوار است. بر خلاف هگل از دید مارکس بنیان تاریخی ایده‌ها نیست، بلکه تاریخ مادی جامعه بشری است. مارکس در طول حیاتش آثار گوناگونی را پدید آورد. از انگلس به بعد، مارکسیست‌ها همواره آن بخش‌هایی از آثار مارکس را تفسیر کردند که وجه ذهنی و اومانستی بیشتری دارد تا نشان دهند مارکسیسم یک نظام فکری است که تفکر دیالکتیکی را که نخستین بار هگل صورت‌بندی کرد، به کار می‌گیرد. آلتوسر این تفسیر را نقد می‌کند، به نظر او مارکس یک گسست معرفت‌شناختی را در دوره‌ی حیاتش تجربه کرده است. از نظر آلتوسر، نوشته‌های اولیه مارکس اومانستی و ذهنیت‌گرا بوده اند و او در آن ایام هنوز تحت تأثیر ایده ایدئالیسم هگلی بود. به اعتقاد او، مارکس در آثار متأخرتر خود مانند سرمایه از رویکرد عینی و علمی حمایت کرده است. به باور آلتوسر، بینش متأخرتر و مادیت‌گرایانه تر مارکس، بینش برتر است. برداشتن این گام، رابطه آلتوسر با دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی مارکس (۱۸۴۸)، (۱۹۷۸) و امکان مراجعه به آن را قطع کرد.

#### ۴-۲-۲- ب. زبان‌شناسی

زمینه مهم دیگری که آلتوسر از آن بهره فراوان برده، زبان‌شناسی است. ساخت‌گرایی در فرانسه عمدتاً با ساخت اندیشه و زبان سرکار دارد؛ بر خلاف مکتب اصالت ساخت در سنت آمریکایی که بیشتر ناظر بر روابط اجتماعی است. در ساخت‌گرایی آمریکایی، دانشمندان به شیوه‌ای تجربی توجه خود را بر رفتار و روابط افراد متمرکز می‌کنند تا از آن طریق به ساخت جامعه برسند، در حالی که ساخت‌گرایی فرانسوی، به دنبال کشف ساختارها از روی زبان و اندیشه است. براساس دیدگاه ساختاری سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) در زبان‌شناسی زبان نظام کلی یا ساختار یک‌زبان است. (واژه‌ها، دستور زبان، قواعد، توافق‌ها معانی). زبان‌شناسی سوسوری برعکس سنت فیلولوژی که دغدغه تکوین تاریخی دارد- یا همان دغدغه مطالعات در زمانی \_دغدغه مطالعه هم زمانی دارد. سوسور زبان را شامل لانگ و پارول می‌دانست. پارول نوشته‌ها و گفته‌های ماست که تغییرپذیر است. از نظر سوسور از آنجا که پارول تغییرپذیر است و اجد بررسی علمی نیست، اما لانگ ساختاری دیرپای و نه لزوماً تغییرناپذیر دارد که می‌شود آن را هم زمان مطالعه کرد. لانگ نظامی از قواعد است که خود ترکیبی از نشانه‌هاست که براساس دو مکانیسم هم‌نشینی و جانشینی عمل می‌کند. در نگاه سوسور جایگاه هر نشانه (شامل دال، مدلول، و رابطه آن‌ها) براساس تفاوت با سایر نشانه‌ها معین می‌شود. هر نشانه در نسبت با سایر نشانه‌ها معنای خود را به دست می‌آورد نه اینکه این نشانه به‌خودی‌خود معنایی از پیش معین و داده‌شده داشته باشد. فرض محور اندیشه سوسور این است که زبان به‌عنوان نظام - تقریباً مانند فرهنگ به‌عنوان نظام- تنها از طریق واژه‌های رابط‌هایی قابل درک و مطالعه هستند؛ یعنی معانی منتقل شده توسط زبان از تفاوت بین واحدهای زبان در بافت و ساختار زبان تعیین و ناشی می‌شوند.

کلود لویی - اشتراوس مردم‌شناس برجسته، زبان‌شناسی ساختاری را به صورت برنامه پژوهشی درآورد. او سعی داشت از زبان‌شناسی ساختاری برای اندیشه اجتماعی الگوبرداری کند زیرا زبان را الگوی تمامی پدیده‌ها اجتماعی می‌دانست. بر این اساس، می‌توان گفت: پدیده‌های انسان‌شناختی از قبیل اسطوره‌ها، نظام خویشاوندی، شعائر دینی و نظایر آن را به همان شیوه می‌توان شناخت که سوسور پدیده‌های زبانی را درک کرده بود، یعنی به منزله نظامی از واحدهای که اهمیت هر واحد نتیجه رابطه آن با واحدهای دیگر در این نظام است. البته آلتوسر تحت تاثیر باشلاهم بود، و تحت تاثیر وی معتقد بود تاریخ پیشرفت‌های علمی از طریق زنجیره‌ای از گسست‌ها شکل می‌گیرد. آلتوسر نشان داد که اگر مارکسیسم را درست بشناسیم، بی‌می‌پریم که جامعه نظامی از روابط است، نظامی که هر عنصرش را تنها در ارتباط با دیگر عناصر آن نظام می‌توان درک کرد.

### ۴-۳- بنیان‌های نظری

هر نظریه دارای مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی خاصی است. چه نظریه‌پرداز به این مبانی نظری ملتزم باشد و چه نباشد. از این رو، برای درک ابعاد گوناگون یک نظریه و نیز برای ارزیابی آن، درک بنیادهای نظری آن اجتناب‌ناپذیر است.

### ۴-۳-۱- هستی‌شناسی

نظریه اجتماعی باید موضع خود را درباره دوتایی‌هایی رایج در علوم اجتماعی (اصالت فرد یا اصالت جمع) روشن کند. هرچند امروزه نظریه‌پردازان جدید تلاش می‌کنند تلفیقی بین اصالت جمع و اصالت فرد را در نظریه اجتماعی خود بپروانند. با این همه، در بین نظریه‌پردازان جدید کسانی هستند که به یکی از این دو طیف تعلق دارند. نخستین تلاش در زمینه تلفیق بین ساختار اجتماعی کنش یا عاملیت و ساختار، به پارسونز تعلق دارد که بعد از یه دوره تسلط رو به افول گذاشت. جالب‌ترین کار انجام‌شده که در این زمینه، مربوط به آنتونی گیدنز و پیر بوردیو است. امروزه دوتایی‌های کلاسیک تا حدودی از رونق افتاده است. اما با این همه، افرادی مانند یان کرایب مخالف چنین تلاشی درراه تلفیق بین این دوتایی‌هاست. او معتقد است بسیاری از نظریه‌پردازان مدرن - تازه‌ترین آنتونی گیدنز و در اواسط این سده تالکوت پارسونز - سعی می‌کنند آن‌ها را با یک دیگر جمع کنند و تصور نمی‌کنم این انجام‌پذیر باشد، زیرا هر یک به جنبه‌های واقعی و متفاوت جهان اشاره می‌کنند و نباید آن‌ها را از نظر دور داشت.

بر اساس تقسیم‌بندی کلاسیک، آلتوسر از جمله کسانی است که به اصالت جامعه قائل است. از نظر آلتوسر، ساختارها دارای عمق هستی‌شناختی است. برخلاف جبرگرایان اقتصادی و ساخت‌گرایان متصلب که ساخت جامعه را مادی، سخت و مشاهده‌پذیر می‌دانند، آلتوسر معتقد است ساختارهای واقعی مشاهده‌ناپذیر، نرم و نامرئی است. البته اینکه او ساختارهای اجتماعی را دارای عمق هستی‌شناختی وجود نرم می‌داند، او را از جرگه ماتریالیست‌ها دور نمی‌سازد، زیرا وجود مشاهده‌ناپذیر و نرم از نظر او مساوی با وجود غیر مادی نیست. او معتقد است ساختارها پنهان، ولی مسلط بر جامعه سرمایه‌داری است. این سخن بیشتر به شیوه مطالعه این ساختارها برمی‌گردد، زیرا با روش پوزیتیویستی، ساختارهای پنهان جامعه سرمایه‌داری قابل درک و مطالعه نیست. این نظریه مدعی است تجربه‌ای که ما از خلق کنش‌های خود داریم، به تعبیری غلط یا ایدئولوژیک است. آنچه واقعاً اتفاق می‌افتد این است که ساختارهای زیربنایی اجتماعی، کنش‌های ما را تعیین می‌کنند. افراد و کنشگران، عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی بیش نیستند، ساختارها رشته نخ‌های نامرئی است که عروسک‌ها را به حرکت درمی‌آورد، اما خود نخ نامرئی است. از این رو، در اندیشه آلتوسر، فرد جایگاهی ندارد تحت الزامی جامعه است؛ بنابراین، اصالت ندارد. آنچه واقعاً از نظر آلتوسر اصالت دارد، جامعه و ساختارهای اجتماعی است که بر افراد و کنش‌های او مسلط است. براین اساس، آلتوسر اصالت جمعی است؛ نقش فرد در این حد است که جایگاهی را در ساختارهای اجتماعی پر می‌کند.

از نظر آلتوسر، برخلاف اینکه ساختارهای اجتماعی دارای عمق هستی‌شناختی وجود نرم است، ایدئولوژی‌ها دارای وجد مادی است. ایدئولوژی یک نیروی مادی در جوامع است و افراد را تحت انقیاد خود درمی‌آورد و استیضاح می‌کند. آلتوسر معتقد است:

ایدئولوژی که موجودیت مادی دارد، صرفاً به‌عنوان مجموعه خیالی از عقاید در ذهن مردم وجود دارد. بنابراین، مقایسه پایه‌های مادی و جامعه و قدرت طبقاتی و از خودبیگانگی منتج از آن، کمتر واقعی است. رابطه خیالی که آلتوسر به آن اشاره می‌کند، یک رابطه مادی است. ایدئولوژی به عقاید معتقد نیست یا مسئله‌ای نیست که به شرایط ذهنی یا هوشیاری مربوط باشد، بلکه اعمالی واقعی است که گروه‌ها و موسسات به انجام می‌رسانند. اگر رفتارها و کردارها را ناشی از برخی باورها بدانیم، براساس نظر آلتوسر ایدئولوژی نه آن باورها، بلکه اعمال، کردارها و مؤسساتی است که افراد در آن جامعه‌پذیر می‌شوند.

#### ۴-۳-۲- انسان‌شناسی

براساس نظر مارکس، انسان موجودی طبیعی و جزئی از طبیعت است و خودبسنده نیست. انسان نیازهایی دارد که از طریق کار در طبیعت و تغییر آن برطرف می‌شود. مارکس این واقعیت را که انسان‌ها سرشت خود را از طریق کار می‌سازند، ویژگی منحصر به فرد آدمی می‌داند. یعنی باید ذهنیت بشر و فرهنگ او را درباره حیات تولید مادی آن بفهمیم. نوع بشر، خود را از طریق اعمال خود خلق می‌کند؛ سرشت بشر در دستان خود اوست. کانون اندیشه مارکس، کار و تولید است. ذات انسان تنها در سایه کار تحقق می‌یابد. مارکس قصد دارد منشاء همه ساختار جوامع انسانی سرشت نهادی، اشکال هنر و فرهنگ، ایده‌ها و ارزش‌ها را به خصایص قوای تولیدی‌ای که آدمیان دارند ارجاع دهد و قابل فهم کند. با این همه، مارکس معتقد است ذات انسان تنها در سایه کار آگاهانه تحقق می‌یابد. این زاویه‌ای است که مارکس از طریق آن وارد مفهوم بیگانگی می‌شود. انسان چیزهایی را که خودساخته است به گونه‌ای تلقی می‌کند که خارج از اوست و بر او تسلط دارد. یک مضمون برجسته که مارکس بر آن تاکید می‌کند، بیگانگی آفریده‌های انسانی است؛ آن هنگام که تبدیل به نیروهای خصمانه‌ای می‌شوند که بر آفریده‌های انسانی خود غالب می‌آیند یا آنان را برده خود می‌سازند. انسان‌ها تصور می‌کنند فرآورده‌های انسانی مانند کالا نه محصول فعالیت‌های آن‌ها بلکه آفریده نیروهای خارج از آن‌هاست. در نهایت مارکس به رهایی امید دارد و تحقق آن را در خودآگاهی طبقه کارگر جستجو می‌کند. اگر انسان به خودآگاهی طبقاتی برسد، در آن صورت می‌تواند بر تمام فرایندهای مسلط شود و از این خیالات واهی رهایی یابد این یک نگرش اومانستی است که مارکس بر اساس آن، نوید رهایی را سر می‌دهد؛ اما آلتوسر چنین نظری از مارکس را قبول ندارد. او یک تز ضد اومانستی را در برابر تز اومانستی لوئیس و مارکس اولیه قرارداد، آلتوسر مثالی از تز اومانستی لوئیس می‌آورد: انسان است تاریخ را می‌سازد. به زعم آلتوسر، نتیجه چنین تری این است که به کارگران این توهم را می‌دهد که به‌عنوان انسان، قدرت انجام هر کاری را دارند؛ حال آنکه در واقعیت، کنترل آنان در دست بورژوازی است.

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های آلتوسر، انسان‌شناسی اوست. از نظر آلتوسر، مشکل تفاسیر انسان‌گرایانه از کارهای مارکس آن بود که این تفاسیر به‌طور ضمنی مهم‌ترین موفقیت نظری مارکس، یعنی استقرار و تثبیت درک علمی از روند تاریخی را نادیده گرفته بود. تفسیر آلتوسر از مارکس، در مقابل فیلسوفان شخصیت‌گرا نظیر امانوئل مونیه و استاد پیشین آلتوسر زان لاکروا، فیلسوف اگزیستانسیالیست ژان پل سارتر و مورس مرلو پونتی پدیدارشناس قرار می‌گیرد که می‌کوشیدند مارکسیسم را به نفع خود مصادره کنند که نشان دهند که مارکس مثل آن‌ها می‌اندیشید و بیشتر در فکر بهبود و کیفیت زندگی انسان است. به باور این فیلسوفان، مارکسیسم یک نظام فکری است که به دنبال آزاد کردن انسان‌ها از تحت انقیاد وضعیت غیر انسانی در نظام سرمایه‌داری و فراهم کردن جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها بتوانند زندگی انسانی شایسته‌ای داشته باشند. آلتوسر مخالف این تفسیر است. او نشان می‌دهد این نوع اومانسیسم، شکل فزاینده‌ای از ایدئولوژی سرمایه‌داری است. در واقع، آلتوسر برای مقابله با دو قضیه تکوین یافت که برچسب اراده‌گرایی و اقتصادگرایی را بر خوددارند. اراده‌گرایی با این فرض کار می‌کند که در وقوع رویدادها مردم تعیین‌کننده اند، نه از سازمان اقتصادی. در حالی که مارکسیسم ساختاری تفسیری از مارکس ارائه می‌دهد که در آن کنشگران انسانی صرفاً جایگاهی را در این ساختار پر می‌کنند. به تعبیر دیگر، انسان‌ها تحت الزام ساختارها هستند و از خود اراده آزاد ندارند. انسان در اندیشه آلتوسر به قول یان کرایب به عروسک خیمه‌شب‌بازی می‌ماند که نخ‌های نامرئی، ساختارهای اجتماعی او را به حرکت درمی‌آورد. براساس این برداشت، تاریخ فرایند بی‌فاعلی است که در آن ساختارهای اجتماعی بر عاملان انسانی غلبه دارد. افراد در قالب ایدئولوژی فردیت یافته، و خود اوست که هویت‌های اجتماعی را شکل داده و در دستگاه‌های دولتی ایدئولوژیک (مانند خانواده، مدارس)، از طریق ساز کار استیضاح مادیت یافته اند. از نظر آلتوسر، انسان‌ها هیچ اراده مستقل از ساختارها ندارند. اگر در جامعه تغییری رخ دهد، نه تحت اراده انسان و مقاصد مردم است

ونه در چیزهای منفرد (عناصر ساختار)، بلکه ناشی از مناسبات بین ساختارهایی اجتماعی است: مناسبات بین ساختارهایی که از عناصر مختلف تشکیل شده اند و روابط مختلفی دارند. از این رو، به نظر آلتوسر تنها چیزی که موجودیت مستقل و تاثیر گذار دارد، ساختارها اجتماعی مسلط در جامعه است.

### ۴-۳-۳- معرفت‌شناسی

شاید به سادگی نتوان مبانی معرفت‌شناختی اندیشه آلتوسر را به دست آورد؛ اما می‌توان برای دستیابی به نظریه معرفت‌شناختی او تلاش کرد. شاید بتوان گفت ساختارگرایان به طور عموم و البته آلتوسر به طور خاص در طبقه‌بندی نظریه انسجام در معرفت‌شناسی قابل پی گیری باشد. برخی از ساختارگرایان در پی پارادایم معرفت‌شناختی پوزیتیویستی قرار می‌گیرند. با دلایل منطقی می‌توان آگوست کنت را پیشگام اصلی سنت ساختارگرایی به شمار آورد. در اینکه او یک پوزیتیویست پیشناز و حتی بنیان‌گذار آن در حوزه علوم اجتماعی است نیز نمی‌توان تردید کرد. این امر در مورد دورکیم نیز صادق است. با این همه، نمی‌توان به صرف تعلق کنت و دورکیم به پارادایم معرفت‌شناختی پوزیتیویستی، آن‌ها را انسجام‌گرا ندانست. آلتوسر هیچ ارتباطی به پوزیتیویسم ندارد، اما یک انسجام‌گرای معرفت‌شناختی است. پارسونز نیز انسجام‌گرا است؛ اما تفاوت او با آلتوسر این است که پارسونز انسجام را بیشتر در نظام‌های کلی کنش و خرده نظام‌های گوناگون می‌داند که به همدیگر سرویس می‌دهند و برای حفظ همدیگر کار می‌کنند و به تبع آن، اندیشه‌ها و نظریه‌ها نیز باید انسجام منطقی داشته باشد. به تعبیر دیگر، انسجام یک نظریه باید از طریق بسط قضایای آزمون‌پذیر تایید شود. اما آلتوسر معتقد است هر نظریه علمی، موضوع‌های نظری خاص خود را خلق می‌کنند. مشکل این رهیافت آن است که هر نظریه‌ای داخل دنیای نظری خاص خود را خلق می‌کند؛ ما نمی‌توانیم دنیای واقعی را خارج از نظریه پیدا کنیم و نظریه خود را محک بزنییم. تقریباً بیشتر نظریه‌پردازان اجتماعی انسجام منطقی را از شروط اعتبار یک نظریه علمی می‌دانند. آلتوسر درباره اعتبار یک نظریه سخنانی دارد که می‌توان از آن رهیافت معرفت‌شناختی او را به دست آورد. بیان کرایب در این باره می‌گوید:

یکی از معیارهایی که آلتوسر به دست می‌دهد، به عبارتی خودش ترتیب تبیین‌کنندگی مفاهیم مندرج در نظریه است. شاید خواننده به درستی این مفهوم را مبهم بیابد؛ تا آنجا که من می‌توانم بفهمم، منظور او آن است که هرچه مفاهیم یک نظریه ارتباطی منطقی‌تر و عقلانی‌تر با یک دیگر داشته باشند، و هرچه وابستگی آن‌ها به یک دیگر بیشتر باشد و بتوان با ترتیب خاص یکی را از دیگری به دست آورد، آن نظریه علمی‌تر است.

براین اساس نظریه یک چهار چوب مفهومی یا مجموعه‌ای از مفاهیم مرتبط و منسجمی است که واقعیت‌های پنهان در ساختارهای مسلط بر جامعه سرمایه‌داری را افشا می‌کند. آلتوسر به تحقیق نظری بیشتر اهمیت می‌دهد، تا تحقیق عملی و تجربی. او برخلاف پوزیتیویست‌ها که باور داشتند تنها راه معتبر کسب دانش شیوه اثباتی است، معتقد است که حتی با بیشترین تحقیق تجربی هم نمی‌توان ساختارهای اجتماعی را آشکار ساخت. تنها روشی که فهم و درک این ساختارها را میسر می‌گرداند، روش تحلیلی و نظری است؛ زیرا ساختارهای جامعه از نظر آلتوسر دارای عمق هستی‌شناختی، نامرئی و مشاهده‌ناپذیر است. بنابراین، در دام ابزارهای تجربی و مشاهده قرار نمی‌گیرد.

معیار مهم دیگری که آلتوسر برای اعتبار یک نظریه ارائه می‌کند، باز بودن نظریه با مجموعه مفاهیم مرتبط با نظریه از نظر پرسش‌آفرینی است. اگر یک نظریه مجموعه‌ای از مفاهیمی است که به ما کمک می‌کند تا جهان را درک کنیم، به گونه‌ای عمل می‌کند که به ما امکان می‌دهد بر حسب این مفاهیم به طرح پرسش‌ها و فرضیه‌هایی درباره جهان بپردازیم. با این فرض، اگر نظریه به گونه‌ای باشد که پاسخ‌ها را از قبل تعیین شده و بدیهی فرض کند، این نظریه آن خصلت باز بودن را ندارد. نظریه باید طوری باشد که ما را به چشم‌اندازهای جدیدتر رهنمون سازد و از دور زدن به اطراف خود مانع شود. به نظر آلتوسر، پرسش‌آفرینی بسته (غیر علمی یا ایدئولوژیک) نیز پرسش‌هایی طرح می‌کند؛ اما پاسخ‌ها را بدیهی فرض می‌کند.

## ۴-۳-۴- روش‌شناسی

بیشتر نظریه‌پردازان محافظه‌کار سخت تحت تاثیر فلسفه ایمانوئل کانت بودند. این یکی از عواملی بود که آن‌ها را به تفکر تک خطی و علت و معلولی کشانده بودند؛ بدین معنا که آن‌ها به این برهان گرایش داشتند که تغییر در الف (برای مثال، تغییر در افکار در دوره روشن‌اندیشی) موجب تغییر در ب (مانند دگرگونی‌های سیاسی در فرانسه) می‌شود؛ اما مارکس بسیار تحت تاثیر هگل بود که بیشتر بر حسب منطق دیالکتیکی فکر می‌کرد تا رابطه علت و معلولی. یکی از موضع‌گیری‌های جدی آلتوسر در نقد مارکسیسم خام، مسئله نگاه تک‌خطی به علیت ساختاری است. فرق‌های مهم آلتوسر و ساختارگرایان ارتدکس‌تر، آن است که او در برابر قواعد دگرگونی با نوعی فکر علیت کار میکند؛ اما تأکید او در علیت، بر اهمیت مناسبات میان ساختارهاست؛ زیرا از دیدگاه آلتوسر این علیت نه در چیزهای منفرد (یا عناصر ساختار) وجود دارند و نه در مقاصد مردم، بلکه در مناسبات میان ساختارها حضور دارند. از نظر مارکسیست‌ها، ساختار خام فکر علیت ساختاری، نوعی فکر از پیش فرض شده است؛ زیرا مارکسیست‌ها همواره گرایش به آن داشته‌اند که اقتصاد را مقوله‌ی تلقی کنند که نوع نفوذ علی خطی و ساده بر همه چیزهای دیگر اعمال کنند.

آلتوسر به دوسویه بودن فرایند علی قائل است. منظور او از علیت ساختاری این است که مجموعه شالوده‌ای از مناسبات اجتماعی یا نوع ساختار شالوده‌ای را می‌توان علت پاره یا مجموعه روابط ظاهری دانست. کثرت‌گرایی روش‌شناختی و بر بسیار متفاوت از چیزی است که آلتوسر می‌گوید. بر اساس روش رایج در علوم اجتماعی؛ تعدادی از متغیرهای مستقل بر روی یک وابسته تاثیر می‌گذارد؛ اما آلتوسر علیت ساختاری را به صورت مناسباتی از روابط بین ساختارها می‌داند. این مناسبات از یک سو میان عاملان و ساختارها با یک دیگر نیست، بلکه بیان خود ساختارهاست و از سوی دیگر، نکته‌ای که آلتوسر بر آن تأکید دارد این است که باید به جوامع از نظر مناسبات بین ساختارها نگریست نه یک جوهر و روش بیان آن؛ به این معنا که او تعیین‌کنندگی یک جوهر را که در بیان مارکسیسم ارتدکس، اقتصاد جوهری است که تمام موقعیت‌های اجتماعی دیگر را به وجود می‌آورد، قبول ندارد. آلتوسر هم تقلیل‌گرایی روش‌شناختی مارکسیسم ارتدکس، و هم تکثرگرایی روش‌شناختی به سبک و بر را قبول ندارد.

آلتوسر با رد منطق ترتیبی مارکسیسم ارتدکس، منطق جدیدی را از نظر روش‌شناسی ارائه کرد که به آن منطق تحلیلی گفته می‌شود. بر اساس این منطق، که از ساختارگرایی، زبان‌شناسی و تحلیل گفتمان مایه می‌گیرد، آنچه برای مطالعه علمی ساختارها مهم می‌باشد این است که درک این ساختارها تحلیلی، تابع استخراج پیش فرض‌های معناشناختی است که در آن نهفته است. از این رو، درک و افشای معنایی واقعی و پنهان در ساختارها از طریق روش‌های تک‌خطی علی معلولی به دست نمی‌آید. یک نتیجه مهم از ساختارگرایی زبانی فرانسوی، و عمل آن ساختار اجتماعی آن است که کنشگران انسانی به‌خودی‌خود اهمیت و معنایی ندارند؛ بلکه جایگاه آن‌هاست که معنا و مفهوم آن‌ها را معین می‌کند؛ همان گونه که از معنای لفظ در ساختار جمله نهفته است و یک معنای متفاوتی است. بنابراین، معنا عبارت است از نقش واژه در یک ساختار زبانی.

## ۴-۳-۵- نظریه جامعه‌شناختی

مهم‌ترین تحول آلتوسر در نظریه مارکسیستی، ارتقای تحلیل نظریه مارکسیستی بود. او بود با گنجاندن ایدئولوژی و سیاست در نظریه خود، سطح تحلیل نظریه مارکسیستی را از تنگناهای نگاه ارتدکس و تکی رهایی بخشید. او معتقد است بیشتر مارکسیست‌ها کار مارکس را به درستی فهم و تفسیر نکرده‌اند و می‌خواست با آنچه به باور او درست‌خوانی آثار مارکس است، این مسئله را حل کند. او آثار متأخر مارکس را به دقت خواند و مدعی شد که از آن‌ها بنیان یک مدل ساختاری از جامعه را استخراج کرده که به فرهنگ و سیاست نقشی مستقل می‌دهد. آلتوسر معتقد بود مارکس یک گسست معرفت را در دوره حیاتش تجربه کرده است. از نظر آلتوسر، نوشته‌های اولیه مارکس اومانیستی و ذهنیت‌گرایانه بوده‌اند. او معتقد بود مارکس در آثار متأخرتر خود مانند سرمایه از رویکرد عینی و علمی حمایت کرده است. آلتوسر همان گونه که با تفسیرهای ذهنی‌گرایانه و هگلی مارکسیسم میانه خوبی ندارد، از رهیافت ارتدکسی نیز ناخوشنود است. هدف او در ساده‌ترین شکل، تثبیت مارکسیسم به منزله یک علم و رها ساختن آن از جبرگرایی اقتصادی است.



#### ۴-۴- آلتوسر و مسئله زیربنا و روبنا

غالباً باور بر این است که درون مایه اصلی ماتریالیسم تاریخی مارکس این است که روابط تولید زیر بنا، و سیاست و حقوق روبنا به شمار می‌رود. زیربنا از نیروهای و روابط تولید تشکیل شده است. در حالی که نهادهای حقوقی و سیاسی، و همچنین طرز فکرها، ایدئولوژی‌ها، فلسفه‌ها همه جزو روبنا هستند. مارکس خود در دیباچه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی استدلال کرد که: انسان‌ها در فرایند تولید اجتماعی زیست خود صرفاً در درون روابطی وارد می‌شوند که مستقل از اراده آن‌هاست؛ یعنی روابط تولید که متناسب با مرحله خاصی در فرآیند تکامل نیروهای تولید مادی است. مجموعه این روابط، ساخت اقتصادی جامعه، یعنی بنیان واقعی را تشکیل می‌دهد که براساس آن‌ها روبنای حقوقی و سیاسی پدید می‌آید و اشکال خاصی از آگاهی اجتماعی با آن تطابق دارد. مارکسیسم ارتدکس براساس الگوی پایه-رو ساخت تدوین یافته است. آن‌ها اقتصاد سیاسی را تعیین کننده سایر بخش‌های جامعه - سیاست، دین، نظام‌های فکری و غیره - می‌دانند. به باور آلتوسر، اقتصادگرایی مشکلی است که باید در نظریه مارکسیسم از بین برود. مشکل مارکسیسم ارتدکس این است که نقش ایدئولوژی و سیاست را از تحلیل‌های اجتماعی به کلی زوده است. از نظر آن‌ها ایدئولوژی و سیاست فقط بازتاب شرایط اقتصادی است و هیچ تأثیری بر مناسبات حیات اجتماعی ندارد. آلتوسر این نوع برداشت و تحلیل از مناسبات اجتماعی را نپذیرفت. او در نظریه خود، برای روبنا‌های سیاست و ایدئولوژی نقش نسبتاً مستقل قائل شد. به نظر او، اقتصادگرایی نوعی تقلیل‌گرایی است که توان تبیین بسیار کمی دارد و جایگاه ایدئولوژی و دولت را به طور وسیعی نادیده می‌گیرد. پیچیدگی روابط و مناسبات اجتماعی از نظر منطقی و در یک سطح آخر قابل تقلیل به امور اقتصادی است. به عقیده آلتوسر، رو ساختارهای جامعه سرمایه‌داری-ایدئولوژی و سیاست - تنها مبنای اقتصادی را بازتاب نمی‌دهند، بلکه خود نیز به طور نسبی مستقل هستند و از دیدگاه آلتوسر، تشکل اجتماعی از سه عنصر بسیار اساسی اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی ساخته می‌شود. کنش‌های متقابل بین این اجزای ساختاری، کل اجتماعی را در هر عصر و زمانی می‌سازد.

#### ۴-۴-۱- ایدئولوژی

مفهوم ایدئولوژی نخستین بار توسط دوستوت دوتراسی فیلسوف فرانسوی در سال ۱۷۹۶ برای اشاره به علم ایده‌شناسی [بررسی ایده‌ها در استقلال خودشان] به کار بسته شد. اما کاربرد گسترده‌ای نداشت تا زمانی که کارل مارکس آن را در کتاب ایدئولوژی آلمانی مفهوم‌پردازی کرد. نظریه او درباره ایدئولوژی و ایدئولوژی‌ها از درک او از رابطه دولت و سوژه‌ها منتج شده است. مفهوم ایدئولوژی در نظریه آلتوسر برگرفته از اصطلاح هژمونی در اندیشه آنتونی گرامشی است. به عقیده گرامشی هژمونی به معنای زنجیره ابزار مادی و غیر مادی (ایدئولوژیکی) است که طبقه حاکم اجتماعی با بهره‌گیری از آن‌ها قدرت خود را حفظ می‌کند. مسئله‌ی مهم برای آلتوسر به عنوان نقطه شروع پرداخت به ایدئولوژی مسئله بازتولید است، آلتوسر با مطرح کردن بازتولید به ایدئولوژی می‌رسد و اهمیت تحلیلی آن را به تصویر می‌کشد. بازتولیدی که آلتوسر از آن سخن به میان می‌آورد، بر باز تولید نیروی کار، بازتولید شرایط تولید نیز هست؛ چراکه «چنانکه مارکس می‌نویسد هر بچه‌ای می‌داند که اگر در یک نظام اجتماعی هم‌زمان با تولید، شرایط تولید باز تولید نشود، آن نظام اجتماعی یک سال هم نخواهد پایید.» بنابراین سرمایه‌داری برای بقای خود هم به باز تولید نیروی کار احتیاج دارد و هم باز تولید شرایط تولید. باز تولید کار با پرداخت مزد به نیروی کار صورت می‌پذیرد، اما برای باز تولید نیروی کار تحقق شرایط مادی باز تولید کفایت نمی‌کند، چراکه نیروی کار باید کارا باشد. برای کارا بودن نیروی کار نظام سرمایه‌داری و دولت به عنوان کارگزار آن، از ایدئولوژی کمک می‌گیرد. اگر پرداخت مزد کارگر را مجبور به بازگشت می‌کند، ایدئولوژی به وسیله ابزارهایش - مانند مدرسه، مذهب و خانواده - کارا بودن کارگر یا نیروی کار و همچنین مطیع بودن آن را تضمین می‌کند. رویکرد آلتوسر به مفهوم ایدئولوژی در سنت مارکسیستی از این جهت اهمیت دارد که به مفهوم سوژه گره خورده است. در واقع آلتوسر درک سوژکتیو انسان از خویش را در حد یک باور و تصور کاذب برآمده از ایدئولوژی‌های حاکم تقلیل می‌دهد. به زعم آلتوسر عظیم‌ترین و مودیانه‌ترین قدرت ایدئولوژی ظرفیت آن برای القای برداشتی تخیلی از سوژکتیویته انسان‌ها به آن‌هاست.

ایدئولوژی با فراخواندن فرد، او را در موقعیت‌های خاص قرار می‌دهد و اعمال خاص ناشی از این موقعیت را از فرد انتظار دارد. عملکرد ایدئولوژی چنان است که گویی آنچه را که بر آنان تحمیل می‌شود چیزی نیست جز اعتقادات، توانمندی‌ها، فرهنگ خود آنان. او این نهاد بزرگ را که انسان سوژه و سازنده تاریخ است؛ فریب ایدئولوژی بورژوازی یعنی اومانیزم می‌داند و آن را مانع هر گونه تحقیق علمی قلمداد می‌کند. به زعم آلتوسر ایدئولوژی نظامی از ایده‌ها و بازنمایی‌هایی است که بر ذهن یک فرد یا گروه اجتماعی مسلط می‌شود. ایده‌ها و بازنمایی‌هایی که ایدئولوژی را می‌سازند صرفاً ذهنی نیستند بلکه وجود مادی دارند. بنابر رویکرد آلتوسر ایدئولوژی با بازنمایی واقعیت به جای خود واقعیت رابطه خیالی افراد با رابطه واقعی که در هستند را تاسیس می‌کند. از نظر آلتوسر ایدئولوژی‌ها به‌عنوان مجموعه خیالی از عقاید در ذهن مردم وجود دارد. به زعم آلتوسر ایدئولوژی همچنین بخشی ارگانیک از هر کلیت اجتماعی است. آلتوسر پیوستگی اجتماعی را ناشی از ایدئولوژی می‌داند و معتقد است اگر قرار است انسان‌ها به صورت خاصی شکل گرفته و تغییر کنند و توانایی پاسخگویی به نیازهای خود را جهت حفظ وضعیت هستی خود داشته باشند، وجود ایدئولوژی در هر جامعه‌ای ضروری است. آلتوسر می‌گوید که ایدئولوژی وجود ندارد جز به وسیله سوژه و بر ای سوژه. معنای سخن آلتوسر آن است که ایدئولوژی فقط برای سوژه‌های واقعی وجود دارد و این تقدیر ایدئولوژی است که سوژه در درون آن پرورش می‌شود به عبارت دیگر سوژه توسط ایدئولوژی و کارکردهایش ساخته می‌شود.

تر آلتوسر این است که دولت نه تنها از طریق دستگاه‌های سرکوبگر دولتی، بلکه از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت نیز، که در نهادهای دولتی جا گرفته است، عمل می‌کند. دستگاه‌های سرکوب دولتی مانند پلیس، دادگاه و زندان مستقیماً به اعمال زور جهت انطباق رفتار مردم با قوانین می‌پردازد. دولت از طریق این دستگاه‌ها افراد را وادار می‌کند تا به گونه‌ای معین رفتار کنند. مکانیزم دیگری که آلتوسر بررسی می‌کند نهادهایی هستند که ایدئولوژی تولید می‌کنند که به مثابه افراد و گروه‌ها آن را درونی می‌کنیم و مطابق آن عمل می‌کنیم. وی این نهادها را دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت شامل مدارس، مذاهب، خانواده، نظام حقوقی، سیاست، هنر ورزش... می‌شوند. این سازمان‌ها نظام‌هایی از ارزش‌ها و عقاید تولید می‌کنند که ما به مثابه افراد جامعه به آن‌ها باور داریم. همین مسئله است که آلتوسر آن را مورد تحلیل قرار می‌دهد ما چگونه ایدئولوژی‌هایی را که این دستگاه‌ها خلق می‌کنند، درونی کرده و به آن‌ها باور پیدا می‌کنیم؟

پاسخ آلتوسر با تفکیک میان ایدئولوژی‌ها و ایدئولوژی آغاز می‌شود. ایدئولوژی‌ها، خاص، تاریخی و متفاوت اند. ما می‌توانیم درباره ایدئولوژی‌های متعددی نظیر ایدئولوژی مسیحی و ایدئولوژیک دموکراتیک، موارد دیگر سخن بگوییم. اما ایدئولوژی ساختاری است. آلتوسر می‌گوید که ایدئولوژی یک ساختار است و در نتیجه ابدی است یعنی باید به صورت هم‌زمان مور مطالعه قرار گیرد. دلیل آنکه آلتوسر اعلام می‌کند ایدئولوژی تاریخ ندارد همین مسئله است. او مفهوم ایدئولوژی به‌عنوان یک ساختار را از اندیشه مارکسیستی استنتاج می‌کند که ایدئولوژی را بخشی از روبنا می‌داند، اما او ساختار ایدئولوژی را با مفهوم ناخودآگاه فروید و لاکان پیوند می‌دهد از آنجاکه ایدئولوژی یک ساختار است، محتوای آن می‌تواند تغییر کنند.

می‌توان آن را با هر چیزی پر کرد، اما فرم آن، همچون ساختار ناخودآگاه، همیشه یکسان باقی می‌ماند. همچنین ایدئولوژی ناخودآگاهانه فعالیت می‌کند. ایدئولوژی نیز مانند، زبان، نظام یا ساختاری است که ما در آن زندگی می‌کنیم و با ما سخن می‌گوید، اما ما را دچار این توهم می‌کند که گویی ما آن را در اختیار داریم، یا می‌توانیم آزادانه اعتقادات خود را انتخاب کنیم. آلتوسر می‌گوید که ایدئولوژی، جهان واقعی را بازنمایی نمی‌کند، بلکه روابط نوع بشر با جهان واقعی، یا دریافت‌شان از شرایط واقعی هستی را بازنمایی می‌کند. در واقع، ما شاید نتوانیم جهان واقعی را به صورت مستقیم بشناسیم، آنچه ما می‌شناسیم همیشه بازنمایی‌هایی از این جهان است، یا بازنمایی‌هایی از روابطمان با این جهان. آلتوسر می‌گوید ایدئولوژی موجودیت مادی دارد. رابطه‌ی خیالی که آلتوسر به آن اشاره می‌کند، یک رابطه مادی است. ایدئولوژی به عقاید معتقد نیست یا مسئله‌ای نیست که به شرایط ذهنی یا هوشیاری مربوط باشد، بلکه اعمالی واقعی است که گروه‌ها و موسسات به انجام می‌رسانند. بنابراین، چیزی که آلتوسر هنگام بیان این که ایدئولوژی مادی است در نظر دارد، آن است که ایدئولوژی همواره در دو جایگاه وجود دارد: یکی در دستگاه‌ها یا اعمال – همچون مناسک، یا هر شکل دیگری از رفتار که توسط هر ایدئولوژی معینی دیکته می‌شود- و دیگری در سوژه، در فردی که بنا بر تعریف مادی است.

از نظر آلتوسر، ایدئولوژی نظامی از ایده‌ها و بازنمایی‌هایی است که بر ذهن یک فرد یا گروه اجتماعی مسلط می‌شود. ایدئولوژی با بازنمایی واقعیت به جای خود واقعیت رابطه خیالی افراد با رابطه واقعی را که در آن به سر می‌برند، تأسیس می‌کند. بنابراین، از نظر او

کارکرد ایدئولوژی عبارت است از تبدیل افراد به سوژه‌های که با وضعیت‌های که به وسیله این ساختارها ارائه شده، انطباق خواهند داشت. التوسر معتقد این روند از طریق فرایند استیضاح صورت می‌پذیرد.

از نظر آلتوسر ایدئولوژی از طریق نظام آموزشی و فرایند جامعه‌پذیری در وجود فرد نهادینه می‌شود. ایدئولوژی به بیان آلتوسر فضای تنفسی را می‌سازد که زندگی خارج از آن ممکن نیست؛ هیچ چیز بیرون از ایدئولوژی وجود ندارد. همه در این فضا درگیرند؛ فضایی که ارتباطی با واقعیت ندارد، فضای خیالی و مملو از نشانه‌ها، نمادها و معانی که در کار تولید و باز تولید ساخت‌های - سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی اند. ایدئولوژی نمایانگر ارتباط خیالی افراد با وضعیت واقعی وجودشان است. از این رو ایدئولوژی صرفاً مربوط به قلمرو ایده‌ها نیست، بلکه به سبب وجود ساختاری‌اش، مادی و رابطه‌ی است.

ایدئولوژی شامل جریان‌گفت‌مان‌ها، تصاویر، و ایده‌هایی است که در تمام زمان‌ها ما را احاطه کرده اند، ما در درون آن‌ها متولد شده‌ایم رشد کرده ایم و در آن‌ها زندگی، فکر و عمل می‌کنیم. ایدئولوژی در نهاد‌های مادی متجلی می‌شود. به نقل از آلتوسر ایدئولوژی همیشه در یک دستگاه موجودیت می‌یابد و این موجودیت مادی است. آلتوسر ایدئولوژی را نمایش خیالی افراد و شرایط واقعی وجودی آن‌ها تعریف می‌کند. شعور خیالی به ما کمک می‌کند که جهان را درک کنیم، اما همچنین در مقابل رابطه واقعی ما با جهان پرده می‌کشد و از آن جلوگیری می‌کند. ایدئولوژی در نظریه آلتوسر، به زعم رهیافت‌های متأخر، به‌ویژه مکتب مطالعات فرهنگی، مهم‌ترین نقطه قوت نظری آلتوسر است. نظریه ایدئولوژی او به‌رغم اینکه جایگاه اولیه خود را از دست داده است، اما به دلیل اینکه هنوز یکی از منابع الهام و نقطه عزیمت مهم در چرخش به سوی جامعه‌شناسی فرهنگ است، اهمیت دارد. آلتوسر یک معنای یک دست از ایدئولوژی ارائه نداده است. او در مقاله مارکسیسم و اومانیسم، مقصود خود را از ایدئولوژی این گونه بیان می‌کند:

ایدئولوژی نظامی است (با منطبق و دقت خاص) از بازنمایی‌ها (تصاویر، اساطیر، ایده‌ها یا مفاهیم در هر مورد خاص) که از وجود تاریخی و نقشی خاص در یک جامعه‌ای معین برخوردار است... ایدئولوژی در مقام نظامی از بازنمایی‌ها، از علم متمایز است؛ چراکه ایدئولوژی کارکرد عملی - اجتماعی مهم‌تر از کارکرد نظری (کارکرد به منزله‌ای معرفت) است.

آلتوسر معتقد است در جوامع سرمایه‌داری دو نوع گفت‌مان وجود دارد، گفت‌مان علمی که از کارکرد اجتماعی معرفت درست می‌دهد و گفت‌مان ایدئولوژیک که چنین نمی‌کند. منظور آلتوسر از گفت‌مان علمی، همان ماتریالیسم تاریخی است که در باره واقعیت مادی وجود افراد، در مجموعه‌ای پیچیده‌ای از نیروها و روابط تولید که شامل تولید سرمایه‌داری هم می‌شود، سخن می‌گوید. برخلاف علم، ایدئولوژی ارتباط چندانی به آگاهی ندارد. ایدئولوژی شامل جریان‌گفت‌مان‌ها، تصاویر، و ایده‌هایی است که در تمام زمان‌ها ما را احاطه کرده اند؛ در درون آن‌ها متولد شده‌ایم؛ رشد کرده ایم و در آن زندگی، فکر و عمل می‌کنیم. در واقع، ایدئولوژی راهی است که مردم برای درک جهان شان بر می‌گزینند. ایدئولوژی سازنده گفت‌مان‌ها، تصاویر و مفاهیم است که نمی‌تواند واقعیت و جایگاه ما را در درون آن روابط بازنمایی کند اما علم مارکسیستی واقعیت و جایگاه ما را در این روابط می‌نمایاند؛ این معنا از ایدئولوژی بسیار شبیه به نظریه ایدئولوژی مارکس است.

او در مقاله ایدئولوژی و دستگاه‌های ایدئولوژیک می‌گوید ایدئولوژی یک موجودیت مادی دارد:

نگرش انتزاعی از اعتقادات و معانی به مثابه جریانی شناور و در نوسان دائم یا جریاناتی برخاسته از آگاهی را نادیده گرفته واژ آن دوری می‌گزیند. برعکس، او به گونه کاملاً متفاوت عقیده دارد که آگاهی از قیل ایدئولوژی به برداشت و تلقی تازه‌ای می‌انجامد مبنی بر اینکه ایدئولوژی‌ها، نظام‌های معانی‌ای هستند که افراد را از مناسبات و روابط تخیلی غیر واقعی خارج ساخته، آنان را در درون روابط و مناسبات واقعی‌ای که در آن بسر می‌برند، قرار می‌داند.

ایدئولوژی‌ها متضمن بازنمایی دنیای واقعی زندگی مردم نیستند؛ بلکه رابطه شان با دنیای واقعی است. ایدئولوژی بازتاب مناسبات واقعی حاکم بر افراد نیست، بلکه رابطه خیالی افراد، مناسبات واقعی است که در آن زندگی می‌کنند. دومینیک استریتانی درباره موجودیت مادی ایدئولوژی از دیدگاه آلتوسر می‌گوید:

آلتوسر با این ادعا که ایدئولوژی موجودیت مادی دارد دوباره بین‌نگرش خود و دیدگاه‌های دیگر که در بالا به آن اشاره شد تمایز قائل می‌شود؛ زیرا هر دو به این نظریه‌بستگی دارند که ایدئولوژی صرفاً به‌عنوان یک مجموعه خیالی عقاید در ذهن مردم وجود دارد. بنابراین

مقایسه پایه مادی جامعه و قدرت طبقاتی و از خود بیگانگی منتج از آن، کمتر واقعی است. رابطه خیالی که آلتوسر به آن اشاره می‌کند، یک رابطه مادی است. ایدئولوژی به عقاید معتقد نیست یا مسئله‌ای نیست که به شرایط ذهنی یا هوشیاری مربوط باشد، بلکه اعمالی است که گروه‌ها و موسسات به انجام می‌رسانند.

آلتوسر در این مقاله (ایدئولوژی و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی) ابعاد مختلفی را بیان می‌کند؛ یک بعد مهم این مقاله آن است که راه به سوی شناخت این مسئله هموار می‌سازد که ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌ها چگونه به وجود می‌آیند و این بحث را مطرح می‌سازد که ایدئولوژی‌ها نه تنها از تضادهای اجتماعی به وجود می‌آیند، بلکه معتقد است کاربست‌های غالب ایدئولوژی، تضادهای مذکور را مجدداً تحمیل می‌کند. به تعبیر دیگر، ایدئولوژی‌ها و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی از یک سو از جامعه طبقاتی و تضادهای ناشی از آن به وجود می‌آیند و از سوی دیگر، به باز تولید سلطه طبقه حاکم و نظام سرمایه‌داری یاری می‌رسانند یا آن را بازتولید می‌کنند. مارکس صرفاً به تقسیم‌کار در چارچوب تولید درون کارخانه می‌اندیشید و از این نکته غافل ماند که چگونه تقسیم‌کار از بیرون کارخانه یا کارگاه و موسسه اعمال می‌گردد و برای این پرسش که باز تولید مناسبات تولید چگونه صورت می‌گیرد؟ پاسخی ندارد. آلتوسر در این مقاله به اهمیت رو ساخت ایدئولوژی در باز تولید مناسبات اجتماعی تولید توجه کرده، و استقلال نسبی آن را به‌خوبی روشن می‌سازد. آنچه به‌ویژه از نظر آلتوسر درباره باز تولید اهمیت دارد قدرت کار است:

این باز تولید تا حدودی از سوی پرداخت دستمزد تامین می‌شود؛ اما کارگر باید در کاری که به او محول شده است، با کفایت باشد. این مستلزم مهارت تکنیکی، یعنی داشتن مهارت و توانایی استفاده از مهارت‌هایی است که یک کار خاص می‌طلبد، و رفتار خوب یعنی داشتن رفتار صحیح و احترام گذاشتن به مقامات و سخت‌کوش و متعهد بودن و غیره است. در سرمایه‌داری، این مهارت‌های تکنیکی و رفتاری در نظام آموزش کسب می‌شوند.

آموزش و پرورش یکی از مهم‌ترین سازمان‌های دولتی ایدئولوژیک مسلط در جوامع سرمایه‌داری مدرن است. در مدارس، کودکان به‌رغم اینکه مهارت‌ها – میزان معینی از دانش فنی و رموز کار را که در لفافه ایدئولوژی‌های حاکم پیچیده شده است، کسب می‌کنند (زبان فرانسه، حساب، هندسه، تاریخ طبیعی علوم، ادبیات)، ایدئولوژی حاکم را در این شکل محض آن (اخلاقیات، آموزش‌های مدنی، فلسفه، رویکرد خاصی از دین) فرامی‌گیرند. آلتوسر به‌خوبی استقلال نسبی ایدئولوژی را از زیر بنای اقتصادی توضیح می‌دهد؛ او بر این باور است که ایدئولوژی یک موسسه دولتی برای باز تولید، سرمایه‌داری است که افراد از طریق فرآیند جامعه‌پذیری به تدریج با عرف‌های فرهنگی و روش‌های رفتاری جامعه‌ای که در آن رشد می‌کنند، آشنا می‌شوند.

#### ۴-۴-۲- کردار؛ ساختار، تعیین چندوجهی

محصول بازخوانی میراث فکری مارکس برای آلتوسر، صورت‌بندی پروبلماتیک ماتریالیسم تاریخی بود که براساس سه مفهوم کلیدی کردار، ساختار و تعیین چندوجهی شکل می‌گرفت. این سه مفهوم تمایز دیدگاه‌های آلتوسر را از جریان‌های فکری هم‌عصر وی به‌خوبی نشان می‌دهد.

آلتوسر برای سوژه‌زایی در پروبلماتیک ماتریالیسم تاریخی از مفهوم کردار در مقابل مفهوم کنش استفاده می‌کند تا تمایز صورت‌بندی خود از پروبلماتیک انسان‌گرایانه به‌خوبی نشان دهد. کردار فاقد عنصر قصد و انتخاب است؛ در حالی کنش عمل مبتنی بر آگاهی ارادی و سوژه‌گنیو است. اساس مفهوم کردار از نظر وی کار است. کار فرایندی است که در آن انسان‌ها ماده خام را به محصول تبدیل می‌کنند. منظور آلتوسر از کردار انواع فرایندهای تحول‌آفرین تلقی می‌شود که در آن‌ها یک ماده خام به یک محصول مشخص تبدیل می‌گردد. کردار تغییری است که از طریق کار مشخص انسان ایجاد می‌شود ابزار تولید در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. به زعم وی، عامل اصلی و مهم تعیین بخش کردار نه ماده خام است و نه محصول تولیدشده، بلکه دگرگونی‌هایی است که به واسطه آن در ساختارها رخ می‌دهد. (ibid, 166). آلتوسر کردار را شامل اجزای سه‌گانه‌ای می‌داند که عبارتند از: ماده خام، وسایل تولید (نیروی کار و ابزار تولید) و محصول نهایی. البته آلتوسر مجموعه‌ی نیروهای کار و ابزار تولید را عامل تعیین‌کننده کردار قلمداد می‌کند. وی کردار اجتماعی را در سه سطح اقتصادی، سیاسی، و ایدئولوژیک صورت‌بندی می‌کند. هر یک از سطوح مختلف، کردار ویژه خود (کردار اقتصادی، کردار

سیاسی، کردار ایدئولوژیک) را دارد. کردارها در چارچوب ساختارها یا مجموعه مناسباتی که بر اساس اجزای آن کردار ایجاد شده است، یعنی کار انسان و ابزار تولید شکل می‌گیرد.

آلتوسر معتقد است که سطوح سه‌گانه همان ساختارها هستند که از عناصر مختلفی تشکیل شده‌اند و روابط مختلفی دارند. به زعم وی برخلاف تصور مارکسیسم کلاسیک سطوح سیاسی و ایدئولوژیک صرفاً محصول سطوح اقتصادی نیستند، بلکه هر یک از آنها موجودیت واقعی خاص خود را دارند و به شکل‌های پیچیده‌ای به یک دیگر وابسته‌اند. آلتوسر برای بیان این رابطه از واژه استقلال نسبی استفاده می‌کند. سطوح سیاسی و ایدئولوژیک نه کاملاً وابسته به سطح اقتصادی هستند و نه مستقل از آن عمل می‌کنند. بر سطوح اقتصادی تأثیر گذار هم هستند (کرایب، ۱۳۷۸: ۲۰۱). تحلیلی که آلتوسر از رابطه بین سطوح ساختاری ارائه می‌کند و بر اساس آن صورت‌بندی اجتماعی (ساختار ساختارها) را تحلیل می‌کند، به‌خوبی تمایز آشکار وی را از دو سنت رایج مارکسیستی (مارکسیسم ارتدکس و مارکسیسم انسان‌گرا) نشان می‌دهد. مارکسیسم ارتدکس همواره از یک ایده مفروض (علیت ساختاری) گرفته شده که در آن ساختار اقتصادی به صورت خطی بر سایر سطوح اثرگذار است و برای تحلیل مناسبات اجتماعی به کار می‌رود. از سوی دیگر اعتقاد مارکسیسم انسان‌گرا به عاملیت سوژه در کنش اجتماعی منجر به انکار اثرگذاری ساختارها بر کردار فردی و جمعی می‌شود؛ در حالی که آلتوسر ضمن توجه به نقش ساختار در جهت‌دهی به کردار، سعی دارد تا از تحلیل خطی و تک وجهی مارکسیسم ارتدکس فاصله بگیرد. آلتوسر مفهوم تعین چندوجهی را با الهام گرفتن از روان‌کاوی فروید به کاربرد. به زعم وی هر یک از سطوح می‌توانند داری تعین چندوجهی باشند؛ یعنی هر سطح ممکن است به شکل‌های گوناگون، معلول رخدادهای و کردارهایی باشد که در تمام سطوح زیر بنا و روبنایی دیگر اتفاق می‌افتد. به زعم آلتوسر، تناقض در درون تمامی ساختارهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک قابل مشاهده است و آنچه زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد برآیند تناقض‌های ساختارهای مختلف است که ساختار ساختارها تلقی می‌شود؛ یعنی مجموع تناقض‌های درون سطوح مختلف وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، صورت‌بندی اجتماعی هر جامعه را شکل می‌دهند.

آلتوسر تأثیرهای متقابل تناقض‌ها در سطوح یا ساختارهای مختلف را تعین چندوجهی می‌داند، و معتقد است که مواجهه تناقض‌های مختلف در سطوح سه‌گانه ممکن است به شکلی باشد که تناقض‌ها یک دیگر را تقویت کند که این حالت ممکن است، منجر به بروز وضعیت انقلابی در یک جامعه شود. البته اغلب عکس این حالت هم به وقوع می‌پیوندد. یعنی تناقض‌های مختلف در سطوح سه‌گانه مانع گسترش یک دیگر می‌شوند که این وضعیت بازدارنده در حقیقت تداوم حالت رکود و انجماد یک جامعه را به دنبال دارد (آلتوسر، ۱۹۶۹: ۲۰۴-۲۰۵).

آلتوسر در تحلیل صورت‌بندی اجتماعی وزن همه سطوح را یکسان تلقی نمی‌کند و با آنکه به تعین چندوجهی سطوح سه‌گانه معتقد است، اما در تحلیل نهایی خود، اقتصاد را عامل تعیین‌کننده اصلی می‌داند آلتوسر مفهوم تعین چندوجهی را برای جمع‌بندی ماهیت دیالکتیک مارکسیستی و تمایز گذاری آن با دیالکتیک هگلی به کار می‌برد. تمامیت اجتماعی یک وحدت پیچیده ساخت یافته است که پیچیدگی آن برآیند وحدت اجزای متمایز و مستقل و شیوه بسط هر یک از آنها است؛ ساختار آن نیز از سلسله مراتبی از اجزا شکل می‌گیرد که تحت سیطره اقتصاد قرار می‌گیرد.

#### ۴-۳- پروبلماتیک

توجه و تأکید ساخت‌گرایان بر ساخت به منزله واقعیت و مفهوم، و خصوصاً مفهوم آلتوسری پروبلماتیک یا همان ساخت تفکر، شکلی خاص به نظام فلسفی آنان بخشیده است. آگاهی آنان از اهمیت ساخت موجب شده است که فعالیت نظری و نظام فکری خود را به منزله یک ساخت طرح بریزند. اگرچه این خصلت ساختی سهم بسیاری در صوری شدن اندیشه آنان داشته است، اما سبب وجود همین خصلت است که می‌توان نظریات آنان و بخصوص نظریات آلتوسر را به منزله کلی وحدت یافته، یعنی به منزله کلی متشکل از عناصر ساختی معین، زمورد بررسی قرارداد که مبین خصوصیات کلاسیک ساخت است که ژان پیازده به آن‌ها اشاره می‌کند.

مهم‌ترین مفهوم آلتوسر در توضیح ساخت، مفهوم پروبلماتیک است. به قول میریام گلوکسمن مقصود آلتوسر از اصطلاح پروبلماتیک ساخت نظری معین و روشن از چهارچوب‌های مفهومی است که اشکال و صور طرح مسائل را تعین می‌کند. خود آلتوسر در این باره می‌گوید: علم فقط می‌تواند در عرصه و در افق یک ساخت نظری معین به طرح پرسش‌ها بپردازد، یعنی در درون پروبلماتیک آن علم که

تعیین‌کننده و شرط مطلق و معین امکان‌پذیر بودن آن علم است. پروبلماتیک، نظریات، مفاهیم و روش‌های خاصی را شامل می‌شود که کلیه موضوعات و پدیده‌های غیر ضروری را از حوزه بررسی حذف می‌کند، بدین ترتیب مرزهای موضوع بررسی روشن و متمایز می‌گردد. مفهوم پروبلماتیک به این معناست که یک مفهوم را نمی‌توان به‌طور جدا گانه فهمید بلکه باید آن را در چهارچوب نظری و یا ایدئولوژیکی که مورد استفاده قرار گرفته است یعنی پروبلماتیک آن دریافت.

باید تأکید کرد که پروبلماتیک جهان بینی و یا جوهر تفکر یک فرد و حتی یک دوره نیست که بتوان به‌سادگی به آن دست‌یافت، دریک پروبلماتیک همانقدر مفاهیم ارائه‌شده اهمیت دارند که غیبت و فقدان مفاهیم آن مفاهیم، برای رسیدن به پروبلماتیک باید از روش قرائت نشانه‌ای استفاده کرد یعنی روشی که فروید با آن از گفته‌های بیماران سود می‌جست که به نوع بیماری آن‌ها پی ببرد. بنابراین پروبلماتیک عبارت است از مجموعه‌ای از عناصر و روابط ساختی آشکار یا پنهانکه در کل، تعیین‌کننده مسائل پرسش‌ها و در نتیجه پاسخ‌های یک دیدگاه خاص و معرف جوهر اندیشه‌ای است که از تمامی جزئیات بی‌ربط و غیر اساسی پیراسته شده است.

## ۵- انتقادات

انتقادهای مارکسیسم ساختاری از نظریه‌های مارکسیستی

- مارکسیست‌های ساختاری تأکید بسیاری از مارکسیست‌ها بر داده‌های تجربی در تحلیل‌هایشان را مورد نقد قرار می‌دهند. آن‌ها معتقدند باید واقعیت‌های مهم زندگی سرمایه‌داری را در ساختار نظام حاکم جستجو کرد، نه در واقعیت‌های مشاهده‌پذیر که غالباً ماهیت راستین این ساختار را مخدوش می‌سازند.
- مارکسیست‌های ساختاری گرایش بسیاری از مارکسیست‌ها را به تحقیق تاریخی و تأکید بر داده‌های تجربی و همچنین نادیده گرفتن ساختار مسلط مورد نقد قرار می‌دهند. آن‌ها وظیفه مارکسیسم را بررسی ساختار جامعه معاصر می‌دانند.
- مارکسیست‌های ساختاری، مارکسیست‌هایی را که به مارکسیسم جنبه‌ای ذهنی و انسانی می‌بخشند، مورد نقد قرار می‌دهند. زیرا به نظر آن‌ها باید تأکید روی ساختارهای عینی جامعه مانند اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی باشد، نه کنشگران انسانی درون این ساختارها.
- مارکسیست‌های ساختاری از جبرگرایی اقتصادی به جهت نادیده گرفتن بخش‌های دیگر اجتماعی مانند ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک انتقاد میکنند.

## ۵-۱- انتقادات به مارکسیسم ساختاری

- ۱- مارکسیسم ساختاری را مارکسیست‌های دیگر مورد انتقاد قرار داده‌اند. نخست آنکه از این گونه مارکسیسم به خاطر غیر تاریخی بودن انتقاد کرده‌اند. به‌عنوان نمونه تامپسون استدلال می‌کند، موضع آلتوسر این است که تاریخ از جهت علمی و سیاسی بی‌ارزش است.
- مارکسیست‌های ساختاری رابه خاطر حمایت کورکورانه از علم‌گرایی مورد انتقاد قرار داده‌اند.
- منتقدان ساختارگرایی، مارکسیسم را یک نوع جهت‌گیری نخبه‌گرایانه می‌دانند.
- به ساختارگرایی به دلیل نادیده گرفتن کنشگران و آگاهی آن‌ها، انتقاد وارد شده است.
- به ساختارگرایان به دلیل عدم توجه کافی به تحقیقات تجربی انتقاد وارد شده است.
- همچنین ساختارگرایی به دلیل جبرگرایی اش مورد انتقاد قرار گرفته است.

## ۵-۲- انتقاد های آلتوسر از سایر گرایشها

- مارکسیسم تجربی: به نظر آلتوسر تحلیل آرای مارکس به عنوان یک نظریه علمی می بایست به صورت فلسفی و نظری مورد تمایل قرار گیرد. مارکسیسم تجربی از طریق جمع آوری شواهد تجربی، آرای مارکس را بررسی می کند. از این رو بین رویکرد های تجربی این شکل از مارکسیسم و رویکرد نظری و فلسفی مارکسیسم ساختاری تعارض وجود دارد.
- مارکسیسم تاریخی: مارکسیسم تاریخی نوعی نگرش تاریخی و در زمانی در مورد نظریات مارکس ارائه می کند. اما به نظر آلتوسر نظریه مارکس یک رویکرد تاریخی نیست، بلکه نظریه مارکس یک نگرش هم زمانی و علمی در مورد تمامی شیوه های شکل گیری نظام تولید است. پس نظریه مارکس یک نظریه عام و فرا تاریخی است.
- مارکسیسم اقتصادی: طرفداران مارکسیسم اقتصادی به صورت یک جانبه تحولات اجتماعی را به مناسبات اقتصادی تقلیل می دهد. اما به نظر آلتوسر علاوه بر اقتصاد، سایر سطوح مانند فرهنگ، سیاست و ایدئولوژی دارای استقلال نسبی هستند.
- مارکسیسم وجودی یا اگزیستانسیالیستی: به نظر آلتوسر، مارکسیسم ذهنی، واجد نوعی رویکرد اراده گرایانه و ذهنی از آرای مارکس است. اما نظریه مارکس به عنوان یک نظریه علمی فاقد چنین مشخصاتی است.

## ۶- نتیجه گیری

جبرگرایی نهفته در اندیشه مارکس و عدم تحقق انقلاب مارکسیستی در جوامع سرمایه داری پیشرفته، بسیاری از مارکسیست ها را به تأمل و بازاندیشی در نظریه مارکس فراخواند بر همین اساس نو مارکسیست هایی نظیر گرامشی و آلتوسر بر نقش عوامل و عناصر تأثیرگذاری نظیر ایدئولوژی و هژمونی پرداختند که در ربنای جامعه قرار داشتند. آلتوسر معتقد بود که تمثیل روبنا و زیر بنای مارکس همراه کننده است، به اعتقاد وی جامعه فرماسیونی است از سه ساختار اساسی شامل اقتصاد، سیاست، و ایدئولوژی تشکیل شده است و هر یک از این عناصر ضمن تأثیرپذیری متقابل، دارای استقلال نسبی هستند. آلتوسر با اینکه تلاش کرد نظریه مارکسیستی را از محدودیت هایش رهایی بخشد؛ اما نتوانست بر مسائلی که گرفتار آن است فائق آید. آلتوسر همانند مارکس یک ماتریالیست است که وجود را مساوی ماده و ماده را مساوی وجود می داند. انسان از نظر او هیچ اراده ای برای تغییر سرنوشت و دگرگونی تاریخ ندارد. نظریه اجتماعی آلتوسر از نظر معرفت شناختی نیز دچار تقلیل گرایی شده است. انسجام منطقی، معیار خوبی برای ارزیابی یک نظریه است؛ اما به تنهایی کافی نیست. اعتبار و صدق کذب نظریه نمی تواند صرفاً متکی به انسجام باشد. مهم ترین تفاوت مارکس و آلتوسر در این است که آلتوسر ایدئولوژی را به مفهوم محوری تحلیل خود تبدیل کرده است. به اعتقاد آلتوسر، وعده مارکس - انقلاب قریب الوقوع - برای این تحقق نیافت که مارکس اهمیت و نقش ایدئولوژی را در تحلیل نظام سرمایه داری درک نکرده بود؛ او معتقد بود که ایدئولوژی برای باز تولید، تداوم و سلطه نظام سرمایه داری نقشی مهمی ایفا می کند. از این رو، آلتوسر نیز ایدئولوژی را در خدمت منافع طبقه حاکم می داند. آلتوسر از دو نوع گفتمان علمی و ایدئولوژیک سخن گفته است. اما شباهت آلتوسر با مارکس در این است که هر دو ایدئولوژی را آگاهی کاذب و غیر علمی می دانند. از نظر مارکس و آلتوسر، ایدئولوژی، آن نوع باور و اندیشه یا نظامی از بازنمایی هاست که به توجیه و باز تولید وضعیت موجود به نفع طبقه مسلط می پردازد. آلتوسر، به مفهوم ایدئولوژی و شناخت آن به عنوان عاملی تعیین کننده در یک ساختار و شکل دهی به آگاهی توجه دارد و بر استقلال نسبی آن از زیر بنای اقتصادی در نگرش مارکسیستی توجه دارد. به عقیده آلتوسر، ربنای ایدئولوژیک از خودمختاری نسبی برخوردار است و از این منظر دارای نیروی تعیین کنندگی است و عامل باز تولید ساختار اقتصادی به شمار می رود نه بازتاب آن. از دیدگاه آلتوسر فرایند حفظ قدرت در گذشته با سرکوب بوده که در دوره های مدرن به صورت ایدئولوژیکی، از طریق سازوبرگ های مختلف در یک صورت بندی اجتماعی شکل می گیرد به سخن دیگر هیچ نهادی نیست که بر انسان ها نظارت کند، بلکه همه نهادهای فرهنگی و حکومتی ( کلیسا، مدرسه، حزب، رسانه، و.....) با نام دستگاه های ایدئولوژیک دولت به گونه هایی نامرئی، نامستقیم و نیز پراکنده ایدئولوژی ما را سامان می دهند. از دید آلتوسر تمام واژه های که از طریق آن ها هستی خود را درک می کنیم، از پیش

آغشته و آلوده به ایدئولوژی هستند. شاخص کار لویی آلتوسر، تاکیدش بر کار مارکس است. از این منظر، ایدئولوژی به مجموعه‌ای از گزاره‌ها توصیفی و هنجاری اطلاق می‌شود که نخست، مدعی ارائه حقیقت بوده و با ارائه تفسیری ساده از واقعیت‌ها در پی نیل به اهداف خاصی هستند، دوم، مدعی جامعیت و توانایی ارائه پاسخ قطعی برای همه مسائل مبتلابه جامعه است، سوم، سیستم معطوف به عمل بوده و مردم را به انجام دادن یا انجام ندادن فعالیت‌های خاصی ترغیب می‌کند، چهارم، محصول طبقه حاکم و به دنبال توجیه و مشروعیت بخشی به دیدگاه سیاسی خاص و حفظ منافع طبقه حاکمان است، پنجم، مفسر رسمی دارد و حکومت به‌عنوان دستگاه پشتیبان ایدئولوژی حاکم، با استفاده از قدرت سیاسی در پی اجرا و الزام این نظام فکری خاص است.

تعیین چند بعدی، یکی از مفاهیم مربوط به لویی آلتوسر است. تعیین چند بعدی نقد نگرش یک‌جانبه گرایانه مارکسیسم اقتصادی و کلاسیک است. در نگرش یک‌جانبه فرض بر این است که عناصر زیربنایی اقتصادی و کلاسیک است. در این نگرش، (نگرش یک‌جانبه گرایانه) عناصر زیر بنایی اقتصادی به صورت یک‌جانبه سایر عناصر را تعیین می‌بخشد. اما از نظر آلتوسر، رخدادهای اجتماعی مبتنی بر تعیین چندبعدی است. به نظر آلتوسر، علاوه بر اقتصادی سایر سطوح دارای استقلال نسبی هستند، به نظر او ساخت‌های فرهنگی و سیاسی هر یک به صورت جداگانه بر رخدادهای اجتماعی تأثیر می‌گذارند. از این رو نمی‌توان از یک مسیر هموار و یک بعدی تحول نام برد. از آنجایی که تأثیرگذاری این سطوح بر یک دیگر متفاوت است، تحولات اجتماعی ناهموار و چندبعدی خواهد داشت. نظریه آلتوسر دارای نگرشی چند خطی است. به نظر آلتوسر، استقلال نسبی سطوح ساختاری و یا چند بعدی بودن تحولات به معنای تغییر اراده گرایانه از تحولات اجتماعی نیست. به نظر آلتوسر، اقتصاد عنصر تحولات اجتماعی است. همیشه اقتصاد تعیین‌کننده است. اما سایر سطوح نیز دارای استقلال نسبی هستند. به نظر او درست است که عنصر سلطه در دوران باستان و فئودالیسم، سیاست (دولت) بوده است و یا در دوره‌ی سرمایه‌داری عنصر سلطه فرهنگ (ایدئولوژی) بوده است، باز عنصر تعیین‌کننده همیشه اقتصاد است.

## ۷- منابع و مأخذ

الف) فارسی

- ریتزر، جرج، (۱۳۷۴)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نی،
- کرایب، یان، (۱۳۸۴) نظریه اجتماعی کلاسیک مقدمه‌ای بر اندیشه مارکس، وبر، دورکیم، و زیمل، ترجمه شهناز مسما پرست، تهران، نشر آگه.
- سیدمن، استیون، (۱۳۸۵)، کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی، بی تا.
- توسلی، غلام عباس، (۱۳۸۷)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، انتشارات سمت.
- ریتزر، جرج، (۱۳۷۴)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه محمد صادق مهدوی، تهران، انتشارات شهید بهشتی.
- رضوانی، قربانعلی، (۱۳۸۸)، بررسی نظریه و بنیادهای نظری مارکسیسم ساختاری لویی آلتوسر. سال اول، شماره اول، صص ۱۴۴-۱۲۳.
- کرمانی، محسن، دلآوری، ابوالفضل، (۱۳۹۵)، از ایدئولوژی تا گفتمان: سوژه، قدرت و حقیقت. فصلنامه علوم اجتماعی، سال ۲۶، شماره ۷۴.
- کاسی، فاطمه، (۱۳۹۶)، عناصر و تقابل ایدئولوژیک در داستان دفاع مقدس ریشه در اعماق. نشریه ادبیات پایداری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال نهم، شماره هفدهم.
- دانشور، فائزه، (۱۳۹۵)، بازخوانی رابطه حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان رشته‌ای. فصل نامه میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هشتم، شماره ۴، صص ۲۶-۱.
- تسلیمی، علی، (۱۳۸۸)، تحلیل سه قطره خون با رویکرد جامعه‌شناسی ساختارگرا.



- حیدری، آرش، (۱۳۹۱)، فروید و آلتوسر: جنبه‌های جامعه‌شناختی روان‌کاوی. مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره سیزدهم، شماره ۳، ص ۲۴-۳.
- عالم، عبدالرحمن، انصافی، مصطفی، (۱۳۹۷)، باز شناسی گذرا ساختارگرایی به پسا ساختارگرایی. فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی فدوره ۴۸، شماره ۱، ص ۷۶-۵۹. مرادی، کامران، (۱۳۹۶)، نقد فرهنگی بر مبنای نظریه‌ایدئولوژی: بررسی نسبت ایدئولوژی و فرهنگ. مجموعه مقالات اولین همایش ملی نقد متون و کتب علوم انسانی.
- گرگین پاوه، نوید، (۱۳۹۷)، پراتیک فلسفه، سیاست و نقد ایدئولوژی نزد لویی آلتوسر. فصلنامه فلسفی شناخت، ص ۲۴۵-۲۲۷.
- نژاد ایران، محمد، (۱۳۹۷)، واکاوی نسبت میان آگاهی و سوژه در اندیشه سیاسی لویی آلتوسر. فصلنامه علمی-پژوهشی، سال ۱۲، شماره ۲۲.
- آلتوسر، لویی، (۱۳۸۷). ایدئولوژی و ساز برگهای ایدئوژیک دولت، ترجمه روزبه صدر آراء، تهران نشر سرچشمه.
- پین، مایکل (۱۳۷۹). بارت، فوکو، آلتوسر، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز.
- حیدری، آرش، نصیری، هدایت، (۱۳۹۴). مساله آلتوسر، تهران، تیسرا.

### ب) خارجی

- althusser, louis (1969) for marx, translated by ben Brewster, verso, london.
- althusser, louis (1995) ideology and ideological state apparatuses, (notes to ward investigation), in. zizek, s, mapping ideology. london : verso.
- althusser, louis, (1971) lenin and philosophy and other essays, translated by ben Brewster, monthly review press, London and new Yor.
- althusser, louis, (1972) politics and history : Montesquieu, rousseau, hegel and marx, translated by ben Brewster, London: nlb.
- althusser, louis, and Etienne balibar (1970) , reading capital , translated by. ben, brewster, librairie francios maspero.
- althusser, l. (1976). essays in, self-criticism.
- althusser, l. (1976). essays on ideology.
- althusser, l. (1969). for marx , verso .
- althusser, l. (1971). lenin and philosophy, trans .ben Brewster.
- althusser, l. (1968). lenine et la philosophie.
- althusser, l. (1990). philosophy and the spontaneous philosophy of the scientists & other essays.
- althusser, l. (1965). pour marx.
- althusser, l. (1972). politics and history : Montesquieu, rousseau, hegel and marx.
- althusser, l. (1979). brewster, b. & balibar, e. reading capital.
- althusser, l. (1969). for marx. london: allen lane.

## A review of the most important views and theoretical foundations of Althusser

In this article, we aim to evaluate the most important ideas and theoretical foundations of Althusser's social theory. In this article, the data were collected using various documents, books and articles and then analyzed. Althusser's structural Marxism has expanded in response to two interpretations of Marx, and his re-reading. Althusser first opposed and criticized the approach of orthodox Marxism; The second approach criticized by Althusser is Hegelian Marxism and the Frankfurt Circle. He tried to warn Marxist theory from both the determinism of economics and the humanistic approach of Lukács and the Frankfurt Circle. Althusser's attempts to escape the reductionism of Marxist theory were somewhat successful; But Althusser's rotation was more paradigmatic, and did not essentially save Marxist theory from fundamental limitations in the fields of ontology, epistemology, anthropology, and methodology. Althusser's intellectual roots are influenced by Hegel and Marx, and he has benefited greatly from linguistics. According to the classical classification, Althusser is one of those who believe in the originality of the collective, and says that ideology has a material existence. Althusser places more emphasis on theoretical research than on practical and empirical research, He believes that social organization is made up of three elements: politics, economics, and ideology. Althusser believes in the multidimensional determination of the three levels, but in the final analysis he considers economics to be the determining factor.

**Keywords:** Louis Althusser, Ideology, Theory, Theoretical Foundations, Marxism, Structural Marxism, Orthodox Marxism.